

یادداشتهای بی تاریخ

صدرالدین الهی

E-mail: elahi1@aol.com • Fax: (925) 930-7868

به نقل از کیهان چاپ لندن

هشت سال پس از خاموشی فریدون مشیری

بی تو اما... به چه حالی من از آن کوچه گذشتم!

دخترش را سالها پیش با شعر «کوچه» مشیری به تور زده است. چشمهای سبز آرامی داشت. اصلاً در پی جاه و مقام نبود و در وزارت پست و تلگراف کارش را می کرد. هفته ای یک بار اتفاق می افتاد که او را در جمعی مخلوط از روزنامه نگاران، شاعران و مدیران کل روابط عمومی ها می دیدم. این مدیران کل روابط عمومی غالباً روزنامه نویس های ناموفق هم عصر و همسن و سال من بودند که رفته بودند در روابط عمومی که به روزنامه نویسیا بگویند بکن نکن و بدترین آنها جذب وزارت اطلاعات و جهانگردی شده بودند.

مشیری اما از روزنامه برنخاسته بود. او فقط صفحه ادبی داشت و من شیفته شعر تراشیده چون بلور او بودم که گاه آدمی را محو و مات می کرد با فرضا همین دو بیت ساده:



گفته بودی که:

- چرا محو تماشا می منی؟

و آنچنان مات که یکدم مژه بر هم نزن!

- مژه بر هم نزنم تا که ز دستم نرود

ناز چشم تو به قدر مژه بر هم زدنی

به شعر کدام شاعری می برد؟ شاید شاعران ساده گوی

سبک صعب هندی؛ شاید؟

و یا کجا می توانید سخن دریا را به این صافی بشنوید؟

دریا- صبور و سنگین.

می خواند و می نوشت:

«من خواب نیستم

خاموش اگر نشستم

مرداب نیستم

روزی که بر خروشم و زنجیر بگسلم

روشن شود که آتشم و آب نیستم

پنجشنبه دوم آبانماه ۱۳۸۷ (۲۳ اکتبر ۲۰۰۸) هشت سال از مرگ فریدون مشیری می گذرد. شاعری که محبوب توده ها بود و خواص از این محبوبیت او چندان راضی نمی نمودند. شاعری که به دسته و حزبی تعلق نداشت و شعار سیاسی نمی داد اما از جان و دل انسان بود و سراینده نیکی ها و دوست داشتنی ها به ساده ترین زبان و شیرین ترین بیان. و این همه... معنای راستین سیاسی بودن است. با خود اندیشیدم که بخش بزرگی از یادداشتهای این هفته را به او اختصاص بدهم. مشیری را من از سالهای بعد از ۲۸ مرداد و انتشار دو مجله تازه در صحنه مطبوعات فارسی زبان می شناختم. بعد از ۲۸ مرداد، مجله کاویان آقای مشفق همدانی که به شیوه اطلاعات هفتگی و ترقی یک صفحه ادبی داشت تعطیل شد و مجلات سپید و سیاه و روشنفکر با سبکی تازه تر و نزدیکتر به مجلات عمومی اروپایی منتشر شدند. مدیران این هر دو مجله دکتر علی بهزادی و دکتر رحمت مصطفوی تحصیلکرده فرانسه بودند و طبعاً مجله هایشان رنگ و بوی هفته نامه های فرانسوی را داشت. اما این هر دو مجله از داشتن دو عامل بر پا ماندن نشریه یعنی «پاورقی» و «صفحه ادبی» ناگزیر بودند. صفحه ادبی سپید و سیاه را «فریدون کار» اداره می کرد و از آن روشنفکر را «فریدون مشیری» و این هر دو فریدون، فریدون فرخ نسل جوان سر به دیوار کوبیده ای بودند که سر خود به دیوار شعر می کوبید و نیما هنوز زنده بود و به این بایلدن فرزندان خود می نگریست و جوش و خروش تحسین برانگیز نصرت رحمانی را می ستود.

دل فریدون ها را به دست آوردن، برای آن که شعرت در «صفحه ادبی» چاپ شود و احتمالاً آن را به دست یک دختر کمر باریک دبیرستانی برسانی و یک «مرسی» پر عشو تحویل بگیری، کار آسانی نبود. «فریدون کار» با رفاقت با دکتر بهزادی با حساب و کتاب تر کار می کرد؛ و «فریدون مشیری» با انصاف بیشتر. به همین جهت صفحه ادبی روشنفکر بیشتر باب دل روشنفکران بود. در این سالها من فریدون مشیری را از دور می شناختم و شعر زلالش را دوست می داشتم. سالهای بعد بیشتر آشنا شدیم و وقتی من به کار معلمی در مدرسه روزنامه نگاری مشغول شدم دو بار به دو تن از شاگردان درس ادبیات معاصر با چند سال فاصله تکلیف کردم که به عنوان پایان نامه درسی، روی شعر مشیری کار کنند. هر دو آنها لوجه ای تاب دادند یعنی این که فرضاً و مثلاً چرا شاملو نه؟ و چرا شعر و احوال یک شاعر خلقی را برای دانشجو انتخاب نکرده ام. در حالی که شاعران خلقی جای خود را داشتند و دیگرانی را به آن کار گمارده بودم. اما این هر دو بعد از این که مشیری را دیدند و با او به صحبت نشستند آمدند پیشم و از مهربانی و آزادگی وی برایم حرف زدند و یکی شان اعتراف کرد که دوست



و سالها گذشت. من در بیکران جهان قایق سرگردانیم را پارو می زدم که مشیری به آمریکا آمد و من او را دوباره کشف کردم و چیزی نوشتم به نام «چکاوک نافرمان». این نوشته را در حضور خود او در مجلسی که در سن حوزه کالیفرنیا برایش ترتیب داده بودند خواندم و در «روزگار نو» مهر ماه ۱۳۷۹ چاپ کردم. یک سال و یک ماه بعد، فریدون که در همان روزگار هم بیمار بود، چشم از جهان فرو بست.

این یادداشت ها را بخوانید و به این چکاوک مهربان که دیگر نیست، بیندیشید.

چکاوک نافرمان

کشف دوباره فریدون مشیری یک اتفاق ساده نبود. یکشنبه شب پنجم اکتبر من فریدون مشیری را دوباره کشف کردم. در تالاری لبریز از تماشاگر و سرریز از تحسین. قریب سی سال بود که ندیده بودمش و جز از طریق شعرهایش از او خبری نداشتم. اما در آن شب چون دوباره دیدمش، عاشق عابر «کوچه» را دیدم که به خیابان آمده، به شهر قدم نهاده و در صحرای بیکران، از ازل تا به ابد رها شده است. در این دیار آوازه خوان صمیمی و مهربانی را رو در روی خویش دیدم که کلام گمشده عشق، این بیگانه ترین پرندۀ آسمان زندگی را بی هراس از فیلسوف نمایان، و صاحبان کلام پیچیده، به ساده ترین زبان باز می گوید. در شعرش خون و خنجر و خمیازه، مبارزه را معنی نمی کند بلکه در شعر او ابر و باران، گل و لیخند رویاروی امر به معروف و نهی از منکر ایستاده اند و عشق ورزیدن و بوسیدن را که تازیانه و سنگسار جزای آنست می ستاید و اگر به او بگویند که مگو و مخوان، پاسخ می دهد:

می توان رشته این چنگ گسست

می توان کاسه آن تار شکست

می توان فرمان داد

- «های

ای طبل گران،

زین پس خاموش بمان»

به چکاوک اما...

توان گفت مخوان

او سالهاست به خواندنش ادامه می دهد بی آن که

فریادهای نومیدانه زاغان غروب آن دیار را تقلید کند. چکاوک صاحب آشیانه است که به گشت شب و فرمان خاموشی بی اعتناست. زبانی دارد که می تواند ترا به سحر دل انگیز زبان فارسی، در بند افکند. شمع را که در طول تاریخ سیاه ما شب افروز بیدار دلان بوده است می شناسد.

به زبانی هم رنگ زبان سعدی و ایرج و همدرد صدای «پروین اعتصامی» شمع را می ستاید و در دل تاریکی از جمع می پرسد:

روی در روی سیاهی ایستاده راست

یکه و تنها

تمام شب

در نگاهش نور،

بر زبان آتش، بر لبش فریاد

شمع

شعله افزون می کند

گر به تیغش سر زند

تیرگی گم می شود،

چون شمع ها روشن کنند.

راست همچون شمع خواهد ایستاد آیا؟

روی در روی سیاهی

یک تن از این جمع

بر او نباید خرده گرفت که در این سالهای ستم و تیرگی هزاران شمع را که روی در روی سیاهی ایستاده اند و زبان آتشین گشوده اند، ندیده است. مشیری دنبال آن شمع است که چون برافروختی تیرگی ها گم می شوند. شمع است که دستهای هزاران شمع، با شعله یقین، با باوری ز عشق و جان مایه ای از نور، در قلب میهن من، می افروزد تا قامت بلند رهائی، از پشت ابر وحشت و ظلمت، با آن نگاه گرم و آغوش گرم تر، ما را به خود بخواند.

ریشه در خاک

چرا بر او خرده می گیرید که ریشه در خاک است؟ و چرا مانده است؟ او بر این باور است که باید تا آخرین نفس بایستد شاید که ما را باز گرداند:

من اینجا ریشه در خاکم

من اینجا عاشق این خاک از آلودگی پاکم.

من اینجا تا نفس باقی است می مانم

امید روشنائی گرچه در این تیرگی ها نیست

من اینجا روزی آخر از دل این خاک، با دست تپی

گل بر می افشانم

من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه چون خورشید

سرود فتح می خوانم

و می دانم

تو روزی باز خواهی گشت.

فریدون مشیری حالا یک تپه آن شعار بزرگ «جنگ مکن، عشق بورز» سالهای شصت را در سالهای پایانی قرن بردوش می کشد. به تو فرمان می دهد که:

ای همه مردم، در این جهان به چه کارید؟

عمر گرانیامه را چگونه گذارید؟

هر چه به عالم بود اگر به کف آرید

هیچ ندارید اگر که عشق ندارید

وای شما، دل به عشق اگر نسپارید

گر به ثریا رسید هیچ نیرزید

عشق بورزید

دوست بدارید. دنباله مطلب در صفحه ۲۳

Law Offices of Samira Nikaein

دکتر سمیرا نیک آئین

وکیل رسمی دادگستری
کالیفرنیا و فدرال

(408)573-7074



◆ Criminal Defense

◆ Theft

◆ Auto Accidents

◆ Divorce

◆ Family Law

◆ Support & Custody

◆ Drunk Driving

◆ امور جنائی

◆ سرقت

◆ تصادفات

◆ طلاق

◆ امور خانوادگی

◆ سرپرستی فرزندان

◆ رانندگی در حال مستی



در امور تصادفات هیچگونه وجهی تا دریافت

حق قانونی شما دریافت نمی شود

Fax: (408)573-7075 ◆ snikaein@nikaeinlaw.com

334 N. 2nd Street, San Jose, CA 95112



24-Hour Service Confidential We Come to You!

در صورتیکه توسط پلیس دستگیر شدید، موارد زیر را رعایت کنید:

۱- با مؤسسه Blue Collar Bail Bonds تماس بگیرید 888-438-6880

۲- با هیچکس به غیر از وکیلان گفتگو نکنید

۳- وکیل مناسب استخدام کنید

۴- مادامیکه در انتظار رسیدن مهلت دادگاه تان هستید عمل غیرقانونی دیگری انجام ندهید

۵- در دادگاه با رفتاری شایسته و لباسی مناسب حضور بهم رسانید

۶- خود را از قبل برای گذراندن دورانی در زندان، از لحاظ مالی و روحی آماده کنید.

Six Important Steps to Follow if Arrested:

1- Call Blue Collar Bail Bonds @ 888-438-6880

2- Do not talk to anyone, except a lawyer

3- Find the right attorney

4- While you wait for your court appearance, lead a very law-abiding life and do not break any more laws

5- Behave and Dress Appropriately in court

6- Prepare for Jail Time ahead of time, emotionally and financially

Contact us today for additional information

WET Corporation (Owner)

We specialize in Quick Release!

همکاران فارسی زبان ما آماده خدمت به شما میباشند!

(408)318-4400

(888)438-6880

Bail License#1844088

(888)GETOUTO